

# لبخندک



## مارمولک

مارمولک گفت: «من مارم و من مارم!...»  
دوستانش هم گفتند: «مار، مار، مار،  
مارمولک... به ما زن هی گلک!»

شکوه قاسم نیا



## قیز قیز

مگسه، صدایش گرفته بود. به  
جای ویزوویز، می گفت قیز قیز...

طاهره خردور

## فسقلی

«خال خالی» گفت: «بند کفش  
بابای من، خیلی زور دارد!»  
دوستش پرسید: «از کجا می دانی؟»  
«فسقلی» جواب داد: «آخه دیروز، بند  
کفشه رفت زیر پای بابام، پرتش  
کرد روی زمین.»

شراره وظیفه شناس

## سیب

معلم به بچه گفت: «یک  
کرم بکش!»  
بچه سیب کشید!  
معلم پرسید: «چرا سیب کشیدی؟»  
بچه جواب داد: «کرمه توی سیب  
قایم شده، خانم!»

مهری ماهوتی



## کنار دریا

سوسک کوچولو کنار  
وان حمام زندگی می‌کرد، به  
دوستانش می‌گفت: «ویلاي ما کنار  
دریاست!»

افسانه موسوی گرمارودی



## خطِ خطی

مداد با دفتر قهر  
کرد. شب، یواشکی رفت  
و دفتر را خطِ خطی کرد.

ناصر نادری



## جوجه

جوجه گفت: «من دیگه بزرگ  
شدم!» بعد هم پرید رفت روی  
بلندی و گفت: «جوج‌جولو  
جوجو...»

محمدحسن حسینی



## درخت

کلاغه، به درخت پیر گفت: «شنیدم که  
مامان بزرگ شدی. اسم نوهات چیه؟»  
درخت با خوش حالی گفت: «اسمش  
مداده... مدادا!»

مجید راستی

